

## طلاق گرفتن در چه شرایطی اخلاقی است؟

### جاستین مک‌برایر

تقریباً محال است که بتوانیم کسی را پیدا کنیم که «طلاق» به شکل قابل ملاحظه‌ای بر زندگی‌اش اثر نگذاشته باشد. با توجه به اهمیت این موضوع، پایان دادن به ازدواج می‌تواند یکی از اخلاقی‌ترین یا غیراخلاقی‌ترین تصمیم‌هایی باشد که هرکسی می‌گیرد. طلاق گرفتن در چه شرایطی از نظر اخلاقی مجاز می‌شود؟

گفتن این که چیزی از نظر اخلاقی مجاز است به این معنی است که هیچ اجبار اخلاقی‌ای وجود ندارد که شما را وادار کند که طور دیگری عمل کنید. طلاق گرفتن تنها زمانی از نظر اخلاقی مجاز خواهد بود که بتوانید آن را همزمان با بر آوردن تمام الزام‌های اخلاقی‌تان انجام دهید. اما الزام‌های اخلاقی‌ای که ممکن است پایان یک ازدواج را مسئله‌دار کنند، کدام‌ها هستند؟

### چه چیزی ازدواج را از نظر اخلاقی ویژه می‌کند؟

بسیاری از علمای اخلاق هم‌نظرند که ازدواج کردن الزامات اخلاقی ویژه‌ای ایجاد می‌کند که در حالتی دیگر برای فرد الزامی نیستند؛ انجام کارهایی لازم می‌شود (برای نمونه، به خاطر شریک زندگی‌تان از چیزی گذشتن)، و انجام کارهایی نادرست شمرده می‌شود (برای نمونه، رابطه‌ی جنسی با کسی غیر از شریک زندگی)، که در حالت‌های دیگر الزامی نیستند. ولی چگونه می‌توان این واقعیت را که وقتی دو نفر ازدواج می‌کنند، الزامات اخلاقی جدیدی خلق می‌شود، تشریح کرد؟

پیش از همه، ازدواج چون شامل عهد و قول و قرار است، الزامات اخلاقی ایجاد می‌کند. عهد کردن و قول دادن راهی برای برقرار کردن الزامات اخلاقی است (اگر من قول بدهم که در فرودگاه به دنبال تو می‌آیم، الزامی اخلاقی را پذیرفته‌ام که این کار را بکنم). و مراسم ازدواج، جدای از هر معنای دیگر، مراسمی است که در آن دو نفر به هم قول‌هایی می‌دهند. و این یعنی ازدواج کردن راهی است برای برقراری الزامات جدید اخلاقی.

بعضی از علمای اخلاق در برابر این طرز فکر مقاومت می‌کنند. آن‌ها اصرار دارند که عهد ازدواج قدرت خلق الزامات اخلاقی جدید را ندارد. بنا به نظر این فیلسوفان، قول و قرارهای ازدواج پیمان‌هایی هستند برای داشتن حسی مشخص یا داشتن احساساتی خاص نسبت به شریک زندگی، و هیچ معنایی ندارد که بگوییم کسی از نظر اخلاقی مجبور است کاری را انجام دهد که توان انجام دادن آن در اختیار او نیست. به این ترتیب، قول دادن برای انجام کاری که شخص توان و اختیاری برای انجام دادن آن ندارد به یک الزام اخلاقی جدید منجر نمی‌شود.

دست کم دو دلیل مناسب وجود دارند که این تحلیل را نفی می‌کنند. اول این که، روشن است که در بستر ازدواج، ما به انجام کارهایی قول می‌دهیم که یا در اختیار ما هستند یا به شکل نامستقیم توان و اختیار انجام دادن آن‌ها را داریم. مثلاً، وقتی ازدواج می‌کنیم، عهد می‌کنیم و متعهد می‌شویم که بیشترین تلاشمان را می‌کنیم تا حجم عاطفی مشخصی را حفظ کنیم، یا تعهد بی‌قید و شرطی به شخصی دیگر داشته باشیم. دوم و از آن مهم‌تر این که، هرکس که در یک مراسم ازدواج بوده باشد، متوجه این نکته می‌شود که گرچه قول و قرارهای ازدواج اغلب محتویات عاطفی دارند، در ضمن محتویات رفتاریِ واضحی هم دارند. در واقع، بیشتر ما به ازدواج به عنوان قول انجام کاری برای شریک زندگی مان نگاه می‌کنیم. مثلاً این سوگند ازدواج را (که خیلی تصادفی و با یک جست‌وجوی اینترنتی یافته شده) در نظر بگیرید:

«من [فلانی]، از امروز به بعد، تو [فلانی] را به عنوان همسر [شوهر / زن]، دوست همیشگی، شریک وفادار زندگی و عشقم بر می‌گزینم. در برابر پروردگار، خانواده‌ها، و دوستانمان، رسماً سوگند می‌خورم که شریک وفادار زندگی تو باشم؛ در سلامت و ناسلامتی، در خوشی و ناخوشی، و در شادی همچنان که در غم. قول می‌دهم که بی‌هیچ شرطی به تو عشق بورزم، در راه هدف‌هایت پشتیبانت باشم، به تو احترام بگذارم و افتخار کنم، با تو بخندم و بگیریم، و تا آن زمان که هر دو زنده‌ایم تو را قدر دان تو باشم.»

توجه کنید که این سوگند تا چه حد بر اعمال متمرکز است و نه بر عواطف: حمایت از شریک زندگی، قدر دان شریک زندگی بودن، احترام به شریک زندگی و مانند آن. حتا محتوای عاطفی هم به سادگی در یک حالت رفتاری قابل درک است: یک شریک زندگی وفادار بودن، در سلامتی و ناسلامتی، به وضوح محتوای رفتاری دارد. برای درک این نکته، در یک آزمایش ذهنی، فرض کنید که لندون سوگندی را که در بالا آمد برای هانا خورده است. بعد فرض کنید که او همه‌ی حس‌های درست را هم نسبت به هانا دارد (برای نمونه، عاشق اوست)، ولی رفتار او به شدت غیرقابل پیش‌بینی است؛ شب را این‌جا و آن‌جا می‌گذرانند، با هانا بدزبان است، وقتی او مریض است تنه‌ایش می‌گذارد و ... آیا کسی هست که بخواهد بگوید که لندون به قول و قرار ازدواجش پای‌بند است؟ بی‌شک نه. این نشان می‌دهد که ما به سوگند ازدواج به عنوان عهد و قول و قرار نگاه می‌کنیم، نه برای این که فقط حس خاصی داشته باشیم، بلکه در اصل برای آن که طور خاصی عمل کنیم.

بنابراین، سوگند ازدواج قطعاً الزامات اخلاقی جدیدی خلق می‌کند. گذشته از این، ما معمولاً فکر می‌کنیم که قدرت الزام اخلاقی ناشی از یک عهد با توجه به جدیت آن عهد، وضوح عهدی که کرده‌ایم، و نتایجی که از شکستن آن عهد حاصل می‌شود، تغییر می‌کند. عهد ازدواج در هر سه‌ی این بخش‌ها رتبه‌ی بالایی دارد. سوگند ازدواج، که با تمام شکوه و جلال و اوضاع و احوالی که بسیاری از افراد توانش را دارند، جشن گرفته می‌شود، یکی از مهم‌ترین عهدهایی هستند که هرکس می‌بندد. و گرچه وضوح سوگند ازدواج در همه جای جهان یکی نیست، بسیاری از زوج‌ها کلمات این سوگند را به دقت انتخاب می‌کنند، و زمان زیادی را صرف صحبت درباره‌ی این می‌کنند که چه قول‌هایی را می‌خواهند یا نمی‌خواهند به هم بدهند. در نهایت، شکستن عهد و بی‌اعتنایی به قول و قرارهای ازدواج معمولاً

تأثیراتی نابودکننده بر تعداد زیادی از افراد دارد. در مجموع، و در نتیجه، روشن می‌شود که عهد ازدواج الزام قوی و ویژه‌ای بین دو طرف ازدواج ایجاد می‌کند.

## قول‌های ناروا

الزامات ازدواج به خاطر قول‌هایی که داده می‌شوند به وجود می‌آیند؛ بنابراین، برای این که تصمیم بگیریم آیا طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول است، باید به این فکر کنیم که آیا قول‌های ازدواج را نقض می‌کند یا نه. اول این که، طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول می‌شود اگر، قول‌های ازدواج از همان ابتدا در ایجاد الزامات خاص اخلاقی شکست بخورند. اشاره کردیم که قول دادن معمولاً وظایف اخلاقی ایجاد می‌کند. به هر حال، همه‌ی قول‌ها الزام ایجاد نمی‌کنند. به طور معمول، قول و قرارها تنها وقتی الزامات جدید ایجاد می‌کنند که شخصی که قول می‌دهد و عهد می‌کند، مستقل و مطلع باشد و به خواست خود این کار را انجام دهد. در غیر این صورت، قول و عهد از نظر اخلاقی نارواست یا شاید بگوییم که واقعی نیست.

گاهی یکی از دو طرف به زور وادار به ازدواج می‌شود. چنین اجباری بر این شرط که قول و عهد ازدواج باید به خواست خود صورت بگیرد، اثر می‌گذارد. وقتی پدر و مادر عصبانی، یک دختر آستان هراسیده را و می‌دارند که با پدر بچه‌ی به دنیا نیامده ازدواج کند، بعید است که چه پسر و چه دختر این کار را کاملاً به خواست خود انجام دهند. به همین ترتیب، ممکن است یکی از دو طرف ازدواج بسیار جوان باشد، از نظر ذهنی بسیار ناپخته باشد، یا برعکس برای دادن یک تعهد اخلاقی الزام آور (نظیر آنچه برای یک ازدواج درست لازم است) صلاحیت نداشته باشد. در چنین مواردی، قول و قرارها توسط یک نماینده‌ی کاملاً مستقل اخذ نمی‌شوند. وقتی که دختری سیزده ساله با مردی بسیار بزرگ‌تر از خودش ازدواج می‌کند، چنان که در بعضی فرهنگ‌ها مرسوم است، بعید است که از نظر عاطفی و عقلانی به قدر کافی رشد کرده باشد و بتواند رضایت کاملاً مستقل خود را در قالب نوع عهدی که بین دو طرف یک ازدواج بسته می‌شود، اعلام کند. در نهایت، ممکن است که یکی از دو طرف ازدواج از وضع یا از طبع طرف مقابل نامطلع باشد، یا حتی در هیاهوی ازدواج فریفته‌ی آنها شده باشد. در چنین وضعی، قول ازدواج توسط یک نماینده‌ی به‌درستی مطلع داده نمی‌شود. برای نمونه، وقتی دختری طرف مقابلش را در مورد این واقعیت که آزمایش اچ‌آی‌وی‌اش مثبت بوده می‌فریبد، چنین نیرنگی قول‌های ازدواج را باطل می‌کند.

در تمام این موارد، عهد و قول‌های ازدواج ناروا هستند، و به این ترتیب وظایف اخلاقی ویژه‌ای برای دو طرف ایجاد نمی‌کنند. و اگر چنین وظایف ویژه‌ی اخلاقی‌ای وجود نداشته باشند، پس از نظر اخلاقی موجه است که آن رابطه با طلاق از هم گسسته شود.

## طلاق دو طرفه

اگر من قول بدهم که تو را از فرودگاه بر می‌دارم، ولی تو کس دیگری را پیدا کنی، ممکن است مرا از بند قولی که داده‌ام خلاص کنی. درست همان‌طور که یک قولِ درست الزامی ایجاد می‌کند، خلاص کردن کسی از بند یک قول یک الزام را منتفی می‌کند. بنابراین، یک راه سرراست برای این که طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول باشد این است که هر دو طرف دیگری را از بند قول‌های محترمانه‌ی ازدواج خلاص کند. به این می‌گوییم طلاق دوطرفه، یعنی طلاق بر اساس رضایت دوجانبه.

ممکن است فکر کنید که حتا وقتی دو طرف بر پایان دادن به ازدواج توافق می‌کنند، این کار (اگر قول و قسم‌شان در برابر پروردگار بوده باشد) باز هم خطاست. «قول دادن در برابر کسی» با «قول دادن به کسی» تفاوت دارد. قول دادن در برابر شما، شما را به شاهد تبدیل می‌کند، حال آن که قول دادن به شما از شما یک فرد بهره‌ور می‌سازد. لازم نیست در موردی که خدا بهره‌ای نمی‌برد، دنبال اجازه‌ی او باشید.

اشاره به دو نکته‌ی دیگر هم مهم است. اول این که، گرچه یک طلاق دوطرفه معمولاً از نظر اخلاقی قابل قبول است (یا به عبارت دیگر، از نظر اخلاقی رواست چون همه چیز در آن برابر است)، بعضی وقت‌ها چیزهای دیگر نابرابرند. نمونه‌ی روشن این نوع از شرایط خانواده‌های دارای فرزندند. پدر و مادر نسبت به فرزندان‌شان همچون یکدیگر الزامات اخلاقی دارند. از آن‌جا که این الزامات شامل این هم می‌شوند که پدر و مادر از آن‌چه برای کودکان‌شان بد است بپرهیزند، و از آن‌جا که طلاق برای کودکان بد است، پس بی‌توجه به عوامل دیگر، همین الزامات پدر و مادر را می‌دارد که از طلاق گرفتن بپرهیزند، دست کم تا وقتی که کودکان‌شان آن‌قدر کوچکند که از این اتفاق آزار می‌بینند.

دوم این که، بسیاری از مردم با طلاق‌های به ظاهر سرسری مشکل دارند. ستارگان هالیوود که ظاهراً از روی هوا و هوس ازدواج می‌کنند و شش ماه بعد طلاق می‌گیرند، یک نمونه‌ی نوعی را عرضه می‌کنند. این موارد طلاق دوجانبه به نظر می‌رسند، و به این ترتیب از آن جهت از نظر اخلاقی موجه‌اند. پس چیست که ما این همه با آن‌ها مشکل داریم؟ به گمان من وجه نادرستی در شخصیت اخلاقی کسانی که چنین عمل می‌کنند، وجود دارد. کاری که آن‌ها می‌کنند، اگر سرراست حرف بزنیم، رفتار آن‌ها شاید از نظر اخلاقی روا باشد، ولی حالت واضح پشت آن یک مشکل اخلاقی را آشکار می‌کند: این که آن‌ها در دادن قول‌هایی که از عمل کردن به آن ناتوانند یا مایل به این کار نیستند، خیلی شتاب‌زده عمل می‌کنند. کسانی که همین طور تصادفی قول می‌دهند و آن را فراموش می‌کنند، از نظر اخلاقی از آن نوع آدم‌ها نیستند که بخواهیم شبیه‌شان باشیم. این کار در معنای وسیع‌تر کلمه رفتاری اخلاقی نیست.

### طلاق وقتی یکی از دو طرف از عهده‌ی وظایفش بر نمی‌آید

فیلسوفان اخلاق اغلب می‌گویند که «باید یعنی می‌توان.» منظورشان این است که اگر شما واقعاً باید کاری را انجام دهید، نشان این است که باید بر انجام آن کار توانا باشید. به زبان دیگر، از نظر ادراکی گیج‌کننده است که بگوییم

کسی باید کاری را انجام دهد، اگر انجام آن کار برای او ناممکن باشد. این اصل به ترتیبی با طلاق در ارتباط است: اگر شما از انجام دادن کاری که قولش را داده‌اید ناتوان شوید، نمی‌توانید الزام اخلاقی برای انجام آن داشته باشید. از این رو است که طلاق هر وقت که یکی از دو طرف عملاً در انجام دادن یکی از عهد و قول‌های ازدواج ناتوان شود، از نظر اخلاقی قابل قبول است. در هر حال، لازمی تصمیم‌گیری درباره‌ی این که طلاق به این دلیل قابل قبول می‌شود این است که به روشنی بدانیم عهد و قول‌های ازدواج درباره‌ی چه هستند.

در بسیاری موارد، قول‌های ازدواج درباره‌ی اهدافی هستند که ما غیرمستقیم توان عمل کردن به آن‌ها را داریم. دو احتمال در مورد اهدافی که قول‌های ازدواج به آن‌ها معطوف هستند عبارتند از: الف) هدف پرورش رابطه‌ای عاشقانه میان دو طرف، و ب) هدف بلندمدت‌تر بهتر کردن زندگی طرف مقابل. در نظر بگیرید که هر دو این‌ها دو احتمال اند برای آن‌چه ما وقتی ازدواج می‌کنیم، به آن‌ها متعهد می‌شویم. اگر هدف ب مورد نظر باشد، این نتیجه‌ی جالب از آن به دست می‌آید: وقتی با هم ماندن، در نهایت، زندگی طرف مقابلتان را بهتر نمی‌کند، قول‌های ازدواج مجبورتن نمی‌کند که با طرف مقابل بمانید. برای مثال، فرض کنید که یکی از دو طرف درگیر رابطه‌ای خارج از ازدواج می‌شود، و او و آن طرف با خوشحالی در حال ساختن زندگی با یکدیگر هستند. در این مورد، برای طرف مقابل از نظر اخلاقی قابل قبول است که تقاضای طلاق کند، بر این اساس که قول او به شریک زندگی‌اش معطوف به ساختن زندگی بهتر برای او بوده و او با توجه به اتفاق اخیر نمی‌تواند چنین کند. و چون چنین است، الزام اخلاقی‌ای برای انجام دادن آن ندارد. به این ترتیب، در شرایطی از این دست، از نظر اخلاقی قابل قبول است که به شکل دوجانبه و رسمی به رابطه پایان داده شود.

## طلاق یک‌طرفه

طلاق یک‌طرفه زمانی اتفاق می‌افتد که تنها یکی از دو طرف مایل است که ازدواج فسخ شود. از آن‌جا که عهدها و قول و قرارها الزامات اخلاقی ایجاد می‌کنند، اجبارهای ناشی از عهد ازدواج در بسیاری موارد تلاش برای طلاق یک‌طرفه را از نظر اخلاقی به کاری نادرست مبدل می‌کنند. مردی را در نظر بگیرید که می‌خواهد از زنش طلاق بگیرد، به این دلیل که او اخیراً به یک بیماری مزمن و مهلک مبتلا شده است. این توجیه برای طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول نیست. به طور خاص، دوجانبه نبودن اعمال و عواطف و احساس عدم خوشبختی یکی از دو طرف، هیچ کدام توجیهی برای طلاق یک‌طرفه نیستند.

خیلی از کسانی که طلاق می‌گیرند این نکته را که طرف مقابل عمل متقابل مشخصی را انجام نمی‌دهد، به عنوان توجیهی برای طلاق طرح می‌کنند. یعنی طرف مقابل نقش خودش را در رابطه‌ی زناشویی انجام نمی‌دهد. این که این نکته دلیل اخلاقی موجهی برای طلاق است یا نه به این بستگی دارد که آیا قول‌های ازدواج مشروط بوده‌اند یا نامشروط، و این که ماهیت موقعیت‌ها چیست. برای نمونه، قول وفاداری جنسی به طرف مقابل را در نظر بگیرید. در

یک زمینه‌ی نامشروط، سوگند به این شکل خواهد بود: «هرچه پیش بیاید، من قول می‌دهم که از نظر جنسی به تو وفادار باشم.» ولی در یک زمینه‌ی مشروط، قول به این شکل خواهد بود: «تا وقتی به لحاظ جنسی به تو وفادار خواهم بود که تو به لحاظ جنسی به من وفادار باشی.» در زمینه‌ی نامشروط، فرد دلیلی اخلاقی برای وفاداری جنسی به طرف مقابل دارد، بی توجه به آن که او چگونه عمل می‌کند. در زمینه‌ی مشروط، فرد دلیلی اخلاقی برای وفاداری جنسی‌اش به طرف مقابل دارد، تنها و تنها اگر طرف مقابل هم به لحاظ جنسی به او وفادار باشد. در کل، اگر قول‌های ازدواج مشروط باشند، فقدان عمل متقابل یکی از دو طرف در برخی موارد می‌تواند الزام اخلاقی برآمده از آن قول‌ها را باطل کند؛ در این حالت، طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول می‌شود. ولی اگر قول‌های ازدواج نامشروط باشند، فقدان عمل متقابل یکی از دو طرف از نظر اخلاقی نامربوط است؛ در این حال، طلاق از نظر اخلاقی غیر قابل قبول می‌شود.

### آیا احساس خوشبختی (یا فقدان آن) دلیل قابل قبولی برای طلاق است؟

در مورد حق (مفروض) خوشبخت بودن، بسیاری از مردم احساس مستمر خوشبخت نبودن را به عنوان توجیهی برای طلاق ذکر می‌کنند. ایده این است که اگر برای یک نفر ناممکن شود که وقتی با شریک زندگی ازدواج کرده واقعاً احساس خوشبختی کند، از نظر اخلاقی رواست که از او طلاق بگیرد.

دو نکته باید در پاسخ به چنین طرز فکری مورد توجه قرار بگیرد. اول این که، حق خوشبخت بودن در بهترین حالت یک حق سلبی است: در بهترین حالت حق جست‌وجوی خوشبختی حق شماست تا جایی که به حقوق دیگران تجاوز نکنید. ولی این‌گونه حقوق به معنای آن نیستند که اگر واقعاً یک نفر بدون گرفتن طلاق نتواند خوشبخت شود، طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول است. این نکته را با حق سلبی داشتن یک خودرو مقایسه کنید (که در واقع این حق است: می‌توانید قدم‌هایی به سوی داشتن خودرو بردارید، تا جایی که در این مسیر به حقوق دیگران تجاوز نکنید). این حق به این معنی نیست که اگر واقعاً نتوانید بی این که دزدی کنید، صاحب یک خودرو شوید، دزدیدن یک خودرو از نظر اخلاقی قابل قبول است. نکته‌ی اساسی در هردوی این موارد این است که آیا عمل مورد نظر یک الزام اخلاقی را زیر پا می‌گذارد یا نه، و در هردوی این موارد چنین می‌کند: شکستن یک عهد ازدواج در اولی، و الزام دزدی نکردن در دومی. دوم این که، ما به طور معمول فکر نمی‌کنیم که کسی می‌تواند عهدی را (مانند هر قول و قرارداد دیگری) زیر پا بگذارد، صرفاً به خاطر این که عمل کردن به آن عهد به او احساس خوشبختی نمی‌دهد. یک قرارداد تجاری استاندارد را در نظر بگیرید: یک صاحب‌کار نمی‌تواند از عمل کردن به یک قرارداد با صاحب‌کار دیگری طفره رود، حتی اگر چنین کاری برای سود یا موفقیت صاحب‌کار اول حیاتی باشد. یا مثلاً در نظر بگیرید که، من قول می‌دهم شما را از فرودگاه بردارم ولی در روز موعود متوجه می‌شوم که انجام دادن کارهای دیگر مرا شادتر می‌کند. این به معنی آن نیست که من دیگر برای برداشتن شما از فرودگاه الزام اخلاقی ندارم. بنا بر همین استدلال،

احساس شادی و خوشبختی یک نفر، یا فقدان آن، به خودی خود شکستن یک عهد ازدواج را از نظر اخلاقی قابل قبول نمی‌کند.

## فکرهایی برای به یاد ماندن

بسیاری از طلاق‌ها از نظر اخلاقی قابل قبولند، از آن جمله زمانی که عهد ازدواج نامشروع بوده، مواردی که در آن‌ها یکی از دو طرف از عمل کردن به قول‌هایش ناتوان است، و طلاق‌های دوجانبه. ولی بسیاری از طلاق‌ها هم از نظر اخلاقی نادرستند، از جمله وقتی که دو طرف الزامات دیگری دارند که لازمه‌اش ماندنش با یکدیگر است (دست کم برای مدتی)، و همچنین طلاق‌های یک‌جانبه‌ای که در آن‌ها فقدان عمل و احساس متقابل یکی از دو طرف یا حق احساس خوشبختی طرف دیگر به عنوان تنها دلیل طلاق عنوان می‌شود.

دو نکته را باید به خاطر سپرد. اول این که، ما باید در مورد قول‌هایی که به شریک ازدواجمان در روز ازدواج می‌دهیم، بسیار به دقت عمل کنیم. این قول‌ها زمینه‌ی الزامات اخلاقی ویژه‌ای می‌شوند که در عین حال هنوز اغلب مبهم، ناروشن، یا غیرقابل اجرا هستند. دو طرفی که با هم ازدواج می‌کنند باید گفت‌وگوهایی صریح درباره‌ی انتظاراتشان از آینده، قول‌هایی که می‌خواهند به یکدیگر بدهند، و ماهیت مشروط یا نامشروط این قول‌ها داشته باشند. دوم این که، ما همچنین باید درباره‌ی تصمیم گرفتن برای طلاق بسیار محتاط باشیم. این که یک طلاق از نظر اخلاقی قابل قبول باشد به بسیاری چیزها بستگی دارد، از جمله به محتوای قول‌هایی که دو طرف به هم داده‌اند. صرف اعلام حق خوشبخت بودن الزامات اخلاقی‌ای را که در سایر زمینه‌های زندگی داریم، کم‌رنگ نمی‌کند، و به خودی خود الزام اخلاقی ما برای وفاداری به همسرمان را از میان بر نمی‌دارد، حتی اگر آن همسر به ما احساس خوشبختی ندهد.

برگردان: پوپک راد

---

جاستین مک‌برایر پژوهشگر دانشگاه اینسبروک و استادیار فلسفه در دانشکده‌ی فورت لویس در کلرادوی آمریکا است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Justine McBrayer, 'The Morality of Getting Divorced,' *Philosophy Now*, June / July 2017.